



شکست بهتر خیر، بلکه مبارزه برای پیروزی (۱)

مارک فیشر (کی پانک)

ترجمه‌ی هیمن رحیمی

مقدمه مترجم: رئالیسم سرمایه‌داری که به نوعی مهمترین پروژه فکری مارک فیشر بود، حول توصیف وضعیت سرمایه‌داری متأخر و یافتن آلترناتیوی برای این منظور می‌گردد. رئالیسم سرمایه‌داری در حقیقت نبود رؤیا و چشم‌اندازی برای آینده در دوران ما را روایت می‌کند که گویی همه به این اصل معتقد شده‌اند که افقی برای تغییر وجود ندارد و سرمایه‌داری در نهایت بهترین سیستم ممکن است. مارک فیشر کتاب رئالیسم سرمایه‌داری را در سال ۲۰۰۹ و در فضای پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ منتشر کرده‌است. وی مقاله فوق را سه سال پس از چاپ کتاب و در حقیقت پس از جنبش اشغال و عدم استمرار این جنبش به رشته تحریر در آورده‌است. در حقیقت پس از جنبش اشغال مارک فیشر باز هم روی رئالیسم سرمایه‌داری در عصر ما اصرار دارد و به دنبال چرایی ناپایداری جنبش اشغال و سایر جنبش‌های ضد سرمایه‌داری می‌گردد. بسیاری از شاخصه‌هایی که رئالیسم سرمایه‌داری را می‌سازند، در جامعه ما نیز برآیمان آشناست و ما نیز با وضعیتی کم و بیش نظیر آن روبرو بوده‌ایم. اگرچه نمی‌توان اصطلاح را نتولیرالیسم در مورد ایران را با صراحت بکار برد و در میان صاحب نظران این امر اختلاف نظر جدی وجود دارد، اما می‌توان بسیاری از نشانه‌هایی که مارک فیشر در بریتانیا، بعنوان یکی از پیشگامان پدیده نتولیرالیسم، مطرح می‌کند؛ در تحولات اقتصادی دو دهه اخیر مشاهده کرد. انعطاف‌پذیری کار، پولی‌سازی آموزش، بنگاه‌های اقتصادی خصوصی و خصولتی، ناامنی و وضعیت استرس‌زای شغلی و وضعیت دائمی بدهی پدیده‌هایی هستند که ما نیز به شکلی با آن روبرو هستیم و با مشاهده الگوهای مشابه می‌توان بهتر جامعه خود را درک کنیم. فیشر بدنبال وجود هماهنگی و حافظه نهادی برای مبارزه منسجم می‌گردد و نمی‌خواهد

بهبتر شکست بخوریم، بلکه بایستی به پیروزی برسیم و برای این منظور بسیاری از ضعف‌ها و مخاطرات نئوآنارشیسم را در این راستا بر می‌شمرد. همانگونه در مقاله فیشر دیده می‌شود پرسش از وضعیت و شناخت سرمایه‌داری متأخر و چرایی ضعف جنبش‌های ضدسرمایه‌داری و ماهیت این جنبش‌ها پرسش‌های مهمی هستند که بایستی بدانال پاسخ آن بگردیم.

رنالیسم سرمایه‌داری، در مجموع و بطور مختصر، می‌توان همچون یک باور و نگرش دید. باوری که سرمایه‌داری را تنها سیستم سیاسی/ اقتصادی قابل اجرا می‌داند و بازگویی ساده‌ای از قاعده کلی تاجری است، مبنی بر اینکه «هیچ آلترناتیوی وجود ندارد».

افرادی مانند پُل میسون^۱ می‌گویند که از ۲۰۱۱ به این سو خیزشی در نزع جهانی وجود دارد، منجمله شماری از خیزش‌ها و این مسئله پایان رنالیسم سرمایه‌داری را نمایندگی می‌کنند. اما آشکارا چنین نیست. این مسئله حقیقت دارد که بحران بزرگ سرمایه‌داری از ۲۰۰۸ منجر به موقعیتی شده‌است که سرمایه‌داری از لحاظ ایدئولوژیکی چنان ضعیف شده است که در زمان حیات من بی‌سابقه بوده است و بالتبع آن نارضایتی گسترده‌ای بوجود آمده‌است، اما با این اوصاف این سوال مطرح می‌شود که چرا رنالیسم سرمایه‌داری همچنان برقرار است.

از نگاه من این امر بدین دلیل است که در حقیقت هرگز ضرورتی وجود نداشته‌است مبنی بر اینکه سرمایه‌داری مشخصاً سیستم خوبی است؛ بلکه بیشتر در جهت اقناع مردم بوده که سرمایه‌داری تنهاترین سیستم قابل اجراست و ساخت سیستم جایگزینی غیرممکن است. این مسئله که نارضایتی مشخصاً جهانی است، نیز این واقعیت را تغییر نمی‌دهد و چنین به نظر می‌رسد که جایگزین کارآمدی برای سرمایه‌داری وجود ندارد. [اعتراض‌ها] این باور را تغییر نمی‌دهد که سرمایه‌داری هنوز همه کارت‌ها را در اختیار دارد و در این زمینه نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم؛ چرا که سرمایه‌داری تقریباً مانند نیروی طبیعی است و نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد. از ۲۰۰۸ به این سو تاکنون اتفاقی رخ نداده‌است که بتواند تغییری در این [باور] ایجاد کند و به همین دلیل است که هنوز هم روی رنالیسم سرمایه‌داری پافشاری می‌شود.

بنابراین رئالیسم سرمایه‌داری یک باور است، اما در عین حال همچنین نگرشی مرتبط به آن باور است - یک نگرش کناره‌گیری، اعتراف به شکست و افسردگی. پس از آن، رئالیسم سرمایه‌داری، در حالیکه توسط راست نئولیبرال منتشر می‌شود و خیلی موفقیت‌آمیز هم عمل می‌کند، آسیب‌شناسی در جناح چپ یا عناصر به اصطلاح چپی وجود دارد که تسلیم این نگرش می‌شوند. این نگرشی بود که توسط حزب کارگر جدید^۲ تقویت شد - [حزب] کارگر جدید، اگر ارزش‌های رئالیسم سرمایه‌داری را نشان نمی‌داد، چه بود؟ به عبارت دیگر، ما خودمان تسلیم این واقعیت شدیم که هیچ راهی برای دورزدن سرمایه وجود ندارد: سرمایه در نهایت امور را اداره می‌کند و شاید ما می‌توانیم همچون ژستی به سوی عدالت اجتماعی دو بند آن را سفت کنیم. اما اساساً ایدئولوژی تمام شده است، سیاست تمام شده است: ما در عصر به اصطلاح پسایده‌ولوژی، دوران پساسیاست، هستیم که سرمایه پیروز شده است. این به اصطلاح «پسا سیاسی» که توسط [حزب] کارگر جدید ارائه شد یکی از راههایی بود که رئالیسم سرمایه‌داری خود را در بستر بریتانیا تحمیل کرد.

اینجا در هر حال در مشاهده رئالیسم سرمایه‌داری همچون یک باور و نگرش مشکلی وجود دارد که هر دوی آنها براساس آسیب‌شناسی فردی هستند. بحثی که اینجا مورد نیاز است تحقیق در مورد این مسئله است که این باورها و نگرش‌ها از کجا نشأت می‌گیرند، زیرا آنچه که ما با آن مواجهیم تجزیه اجتماعی است که مسبب پدیدآمدن آنهاست. به همین دلیل، ما واقعاً به روایتی برای توضیح کاهش همبستگی و کاهش امنیت نیاز داریم که پروژه نئولیبرال با تضعیف آنها به اهداف خود رسید. بنابراین رئالیسم سرمایه‌داری همچنین پیامد بازتاب ترکیب مجدد نیروهای گوناگون جامعه است. [رئالیسم سرمایه‌داری] فقط شامل این مورد نیست که مردم متقاعد به باورهای معینی شده‌اند، بلکه باورهای مردم تا اندازه‌ای انعکاسی از شیوه‌ای است که نیروهای جامعه در سرمایه‌داری معاصر را تشکیل داده است.

مدرنیزاسیون

زوال اتحادیه‌ها شاید بزرگترین فاکتور در ظهور رئالیسم سرمایه‌داری برای مردم عادی است. ما اکنون خود را در موقعیتی می‌یابیم که همه از بانکدارها و سرمایه‌داری مالی و سطح کنترلی که این افراد بر

۲ - اصطلاح حزب کارگر جدید ناظر به تغییر نگرش حزب کارگر در مسائل سیاسی و اقتصادی است که منجر به پذیرش ایده‌های نئولیبرالی شد و از سیاست‌های قبلی حزب که در دوران دولت رفاه در بریتانیا حاکم بود، فاصله گرفت. این اتفاق در دوران رهبری و نخست‌وزیری تونی بلر رخ داد و حزب کارگر از ایده‌های سوسیالیستی و کنزی فاصله گرفت و بیشتر و بیشتر نظیر حزب محافظه‌کار بریتانیا عمل می‌کرد. م

زندگی همه ما دارند، بیزار هستند. همه از غارت، اجتناب از پرداخت مالیات و موارد دیگر وحشت دارند، اما در عین حال این احساس در مورد آن وجود دارد که ما نمی‌توانیم در مورد آن کاری انجام دهیم. و چرا این احساس، چنین قدرتمند رشد کرده‌است؟ بدین دلیل است که واقعاً عاملی برای واسطه احساسات مردم و سازماندهی آنها وجود ندارد. تأثیر آن اینگونه است که نارضایتی می‌تواند گسترش یابد، اما بدون چنین عاملی در سطح نارضایتی فردی باقی می‌ماند.

این به آسانی به افسردگی تبدیل می‌شود که یکی از داستان‌هایی است که من سعی کرده‌ام در کتابم، رئالیسم سرمایه‌داری بازگو کنم. من به ارتباط بین پسا‌سیاست، پسا‌ایدئولوژی، ظهور نئولیبرالیسم و ظهور همزمان افسردگی، به ویژه در میان جوانان می‌پردازم. من این فرآیند را «خصوصی سازی استرس»^۳ می‌نامم.

من نمی‌خواهم همه چیز را بر گردن افول اتحادیه کارگری ببندم - اتحادیه‌ها تنها مثالی از همه مواردی هستند که از روان و زیرساخت سیاسی زندگی مردم در طول ۳۰ تا ۴۰ سال اخیر حذف شده‌اند. در هر حال، در گذشته اگر پرداختی و وضعیت شما بدتر می‌شدند، شما ممکن بود به اتحادیه‌ها بروید و سازماندهی انجام دهید، درحالی که اکنون اگر بعنوان مثال استرس در محیط کارمان افزایش یابد، ما تشویق می‌شویم که آن را بعنوان مشکلی از خود ببینیم و بصورت مسئله‌ای فردی با آن معامله کنیم.

ما باید با این [مشکل] از طریق خود درمانی با داروهای ضد افسردگی معامله کنیم که به صورت وسیعی تجویز می‌شوند و یا اگر خوش شانس باشیم از طریق روان‌درمانی. اما این نگرانی‌ها - که اکنون تحت عنوان آسیب‌های روانی تجربه می‌شوند - واقعاً ریشه در شیمی مغز ندارند. آنها ریشه در زمینه اجتماعی وسیع‌تری دارند. اما، چون دیگر نماینده‌ای، و یا واسطه‌ای برای طبقه‌ای که بصورت جمعی عمل کند، وجود ندارد، هیچ راهی برای مقابله با این زمینه اجتماعی گسترده‌تر موجود نیست.

راه دیگری برای رسیدن به این داستان از طریق بازسازی سرمایه در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه هشتاد با ظهور پست فوردیسم^۴ است. این به معنای افزایش استفاده از شرایط بی‌ثبات در کار، تنها در زمان تولید و

۳-privatisation of stress: مقاله ای تحت همین عنوان توسط مارک فیشر نوشته شده است که در کتاب «مجموعه

نوشته‌های منتشر نشده‌ی مارک فیشر» به چاپ رسیده‌است. م

۴- فوردیسم روشی برای تولید انبوه است که در اوایل قرن بیستم با پیشگامی هنری فورد آغاز شده‌است. ویژگی اصلی فوردیسم تکنیک‌های خط مونتاژ است که به بهبود تولید و بهره‌وری کمک می‌کردند و اساس آن جمع شدن انبوه کارگران در کارخانه‌های بزرگ است که امکان ارتباط و هماهنگی کارگران بسیار زیاد بود. در دهه ۱۹۷۰، واحدهای تولید دچار

کلمه وحشتناک «انعطاف‌پذیری» است: ما باید به سوی سرمایه خم شویم، مهم نیست سرمایه می‌خواهد یا نه؛ بلکه ما نیازمندیم که به سوی آن خم شویم و ما بسوی آن خم خواهیم شد. از سویی، چنین شلاقی همواره وجود داشت، اما حداقل ظاهر آن در دهه ۸۰ پدیدار شد: نئولیبرالیسم تنها به کارگران ضربه نمی‌زد؛ بلکه مردم را نیز تشویق می‌کرد که دیگر بعنوان کارگر شناخته نشوند. موفقیت او در خارج کردن مردم از این هویت و آگاهی طبقاتی بود.

نبوغ در مرکز تاجریسم را می‌توان در فروش خانه‌های شورایی^۵ یافت، زیرا علاوه بر انگیزه داشتن خانه شخصی، روایتی از زمان و تاریخ مطرح بود، که به موجب آن تاجر و افرادی مانند او قصد داشتند زندگی شما را آزادتر سازند. آنها مخالف بوروکرات‌های متمرکزگرای گیر افتاده در گل ولای بودند که می‌خواستند زندگی شما را کنترل کنند. این بهره‌برداری خیلی موفقیت‌آمیزی از امیال و خواسته‌هایی بود که مشخصاً پس از دهه ۶۰ رشد کرده بود.

بخشی از مسئله در اینجا غیاب پاسخ چپ به پست فوردیسم بود- بجای آن می‌توان گفت تعلق خاطری به سادگی تضادهای قدیمی وجود داشت. ما این داستان را درونی کرده‌بودیم که یک جنبش کارگری قوی وجود داشت که به وحدت وابسته بود. چه شرایطی برای آن وجود داشت؟ در واقع، ما کار فوردیستی، تمرکز کارگران در فضاهای محدود، احاطه نیروی کار صنعتی توسط کارگران مرد و غیره را داشتیم. در هم شکستن این وضعیت تهدیدی برای فروپاشی جنبش کارگری بود. ظهور جمع‌کثیری از سایر مبارزات منجر به تحلیل رفتن هدف مشترکی شد که جنبش کارگری زمانی در اختیار داشت. اما این نوع نوستالژی

گذار از فوردیسم به پست فوردیسم شدند. پست فوردیسم نظریه‌ای است که می‌گوید تولید صنعتی مدرن باید به سمت استفاده از واحدهای تولیدی انعطاف‌پذیر کوچک تغییر کند. پست فوردیسم به کارگران با مهارت بیشتری نیاز دارد و امکان ارتباط کارگران با هم نیز کمتر است. م

۵- خانه‌ی شورایی شکلی از مسکن عمومی بریتانیا است که توسط مقامات محلی ساخته شده‌است. شهرک شورایی مجموعه‌ای ساختمانی است که شامل تعدادی خانه شورایی و سایر امکانات رفاهی مانند مدارس و مغازه‌ها می‌باشد. ساخت و ساز مربوط به این خانه‌ها عمدتاً پس از قانون مسکن ۱۹۱۹ تا دهه ۱۹۸۰ صورت گرفت و از آن پس مسکن بسیار کمتری ساخته شده‌است. قوانین مسکن در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ انتقال مسکن شورایی را به انجمن‌های مسکن غیرانتفاعی با دسترسی به منابع مالی خصوصی تسهیل کرد و این انجمن‌های مسکن جدید ارائه‌دهنده اکثر مسکن‌های جدید بخش دولتی شدند. تا سال ۲۰۰۳، ۳۶٫۵ درصد از سهام اجاره‌ای اجتماعی در اختیار انجمن‌های مسکن بود. م

برای فوردیسم در واقع خطرناک بود- شکست تنها در این نبود که فوردیسم خاتمه یافته است، بلکه ما چشم انداز آلترناتیو مدرنی برای رقابت با حکایت نئولیبرال نداشتیم.

در حقیقت اکنون نئولیبرالیسم مالک کلمه «مدرنیزاسیون» است. اگر شما کلمه [مدرنیزاسیون] را در پخش اخبار بشنوید، مترادف با نئولیبرال شدن است. هر وقتی نزاعی وجود داشته باشد -مثلاً در رویال میل^۶- عبارتی نظیر این استفاده می‌شود که «رویال میل سعی در مدرن سازی دارد، اما طرحش از سوی کارگران با مخالفت روبرو شد». اما وقتی که آنها می‌گویند «مدرن سازی»، منظور واقعی‌شان «خصوصی سازی» و «نئولیبرالی شدن» است. ما این را در بلریسم^۷ دیدیم: آنهایی که می‌خواستند «مدرن سازی» کنند، در حقیقت می‌خواستند حزب کارگر را نئولیبرالی کنند. البته، اگر شما مخالف مدرنیزاسیون هستید، با واقعیت در تماس نیستید و بلافاصله بایستی خود را عقب افتاده ببینید.

تقریباً به نظر می‌رسد که چپ به این مسئله باور دارد و تنها روش «مدرن سازی» را در این یافته که در برخی موارد خود را با سرمایه منطبق سازد. اما اشتباه متقابل این بود که فکر کنید اوضاع همچنان می‌تواند مانند گذشته باقی بماند- و واقعاً این خط بسیار خطرناکی برای سقوط بود. چالش این بود که با یک چپ‌گرایی پست فوردیسم پیش برویم- پروژه ای که در دهه ۸۰ شروع شده بود. اما این نیز به زودی از ریل خارج شد، همچنان که هر تلاشی در این زمینه [در نهایت] تنها در تمایل به بلریسم دیده شده است، حتی اگر [در ابتدا] چنین نبوده باشد.



۶-Royal Mail (پست سلطنتی): مسئول ارائه‌ی خدمات پستی و چاپ تمبر در بریتانیا است. پست سلطنتی تا سال ۲۰۱۵ میلادی، که سهامش به‌طور کامل توسط دولت در بورس لندن عرضه شد، به مدت ۴۴۹ سال، شرکتی دولتی بود. بحث فیشرفر در اینجا مربوط به فرآیند خصوصی سازی رویال میل از سوی دولت دیوید کامرون محافظه‌کار در بریتانیا است. م

۷-Blairism: در سیاست بریتانیا، بلریسم ایدئولوژی سیاسی رهبر سابق حزب کارگر و نخست وزیر تونی بلر و کسانی است که از او پیروی می‌کنند. این کلمه در سال ۲۰۰۰ وارد دیکشنری انگلیسی پنگوئن جدید شد. از طرفداران بلریسم به عنوان بلیریت یاد می‌شود. بلریسم ناظر به مقررات‌زدایی و اصلاحات نئولیبرالیستی عمیقی است که در زمان صدارت تونی بلر صورت گرفت. م

آموزش

رئالیسم سرمایه‌داری در بیشتر از تنها یک حوزه‌ی خاص به‌کار می‌رود و بیشتر مثال‌ها و مفاهیم کلیدی در کتاب از تجربه من در تدریس نوجوانان ۱۶ تا ۱۹ ساله نشأت می‌گیرد. بنابراین اجازه بدهید به پرسش اصلی رئالیسم سرمایه‌داری در آموزش برگردیم.

یکی از ویژگی‌های اصلی در این حوزه، همچنانکه آن را چنین نامیده‌ام، «هستی‌شناسی تجارت»^۸ است. در هستی‌شناسی تجارت این ایده‌ی ساده مطرح می‌شود که تنها چیزهایی واقعاً حساب می‌شوند که تجارت ملاک ارزیابی آنهاست. در آموزش ما گستره خزنده‌ی شیوه‌ها، زبان و لفاظی از تجارت را دیده‌ایم. و این به تدریس نیز، در نوع خود پلیسی و خود نظارتی آن گسترش یافته‌است که معلمان اکنون بایستی آن را اجرا کنند.

یکی از مواردی که من سعی می‌کنم در رئالیسم سرمایه‌داری به آن اشاره کنم، ناهنجاری عجیب و غریب موجود در اینجاست: یکی از مواردی که در مورد نئولیبرالیسم به ما فروخته شد این بود که ما را از بوروکراسی رها ساخته، در حالیکه این تنها استالینیست‌های قدیمی و سوسیال دموکرات‌های سرسخت بودند که با بوروکراسی وسواس داشتند. نئولیبرالیسم قرار بود که تشریفات زائد را قطع کند. پس چرا اکنون معلمان ملزم به انجام وظایف بوروکراتیک بیشتری نسبت به دوران شکوفایی سوسیال دموکراسی هستند؟

صرفاً زیرا نئولیبرالیسم هیچ ربطی به آزادسازی بازارها ندارد و همه چیز به قدرت طبقاتی مربوط می‌شود. این قضیه در توجیه معرفی روش‌ها و استراتژی‌های معین، شیوه‌های ارزیابی معلمان و مدرسه‌ها، انعکاس یافته‌است؛ چرا که ظاهراً کارایی را افزایش می‌دهند. در واقع، هر کسی که به این نوع استالینیسم بازار ملحق شده‌باشد، می‌داند که آنچه این روزها اهمیت دارد این است که چه چیزی در این فرم‌ها [ی ارزیابی] ظاهر می‌شود، قطع نظر از اینکه واقعاً با واقعیت مطابقت دارد یا خیر.

این [حزب] کارگر جدید بود که به این توسعه در آموزش با معرفی اهداف شتاب بخشید- آیا جالب نیست که [حزب] کارگر جدید خودش را همچون مخالف سرسخت استالینیسم معرفی می‌کند، اما با بازسازی در یک سطح رسمی با جنبه‌های خیلی بدی از استالینیسم پایان یابد (نه اینکه مثلاً جنبه‌های



خوب زیادی هم وجود داشت!). زبان اهداف برنامه‌ریزی شده نظیر بازگشت سرکوب‌شدگان بازگشته است.

با توجه به اینکه این [مسئله] به وضوح کارایی را افزایش نمی‌دهد، ما نیازمندیم که آن را نظیر یک سیستم با مکانیسم منضبط، ایدئولوژیک و مناسکی ببینیم. اگر شما معلمی هستید که در خانه نشسته و فرم‌های زیادی پر از لفاظی‌های شبه تجاری پر می‌کند، قرار نیست روز بعد بهتر تدریس کنید. در حقیقت، اگر شما فقط به تلویزیون نگاه کنید و آرامش داشته باشید، احتمالاً در این راستا مجهزتر باشید. اما صاحبان قدرت احمق نیستند: آنها این را می‌دانند و به این مسئله اشراف دارند که در حال افزایش کارایی شما نیستند.

پس عملکرد این کارها چیست؟ در واقع، یکی از آنها آشکارا انضباط و کنترل است: کنترل توسط اضطراب، کنترل توسط ناپایداری اعتماد به نفس حرفه‌ای. این چیزها تحت عنوان «توسعه حرفه‌ای پیوسته» قاب گرفته شده‌اند و قطعاً به نظر خوب می‌رسند. شما همواره می‌خواهید بیشتر یاد بگیرید. و اکنون شما همیشه به آموزش دسترسی دارید. اما این واقعاً به این معناست که وضعیت شما هرگز معتبر نیست، چرا که به شکل مستمری در معرض بازیابی هستید. و این یک بازیابی از شکل عجیب و غریب کفکایی آن است، زیرا همه معیارهای ارزیابی با یک ابهام استراتژیک مشخص می‌شوند، بگونه‌ای که احتمال دارد تحقق آنها ممکن به نظر رسد. اما در واقعیت می‌تواند این تحقق پیوسته به تعویق افتد. نتیجه این می‌شود که معلمان در یک وضعیت اضطراب دائمی هستند و چنین اضطراب در نگاه‌آنها می‌شود که ما را می‌خواهند کنترل کنند، بسیار هم کاربردی است.

در یک سطح دوم، صرفاً مناسک ایدئولوژیکی است، دقیقاً از نوعی که آلتوسر آن را توصیف کرده است. برای او بخش خوبی از ایدئولوژی از مناسک ساخته شده است: شما فقط عبارات را تکرار می‌کنید و همچنانکه آلتوسر از طریق پاسکال می‌گوید «زانو بزنید و باور خواهید کرد»^۹. این اصطلاح بسیار مبهم است. آیا به این معناست که «زانو بزنید و پس از آن باور خواهید کرد»؟ یا این است که در هنگام عمل زانو زدن شما قبلاً آن را باور کرده‌اید؟ من به هر دوی آنها فکر می‌کنم، اما این ایده را تقویت می‌کند که باور واقعاً مهمترین نکته در مورد سرمایه‌داری است. و یکی از منابع این اعتقاد، آلودگی زندگی عمومی و

۹ - اصل عبارتی که آلتوسر از پاسکال نقل می‌کند چنین است: «زانو بزنید، لب‌هایتان را در دعا تکان دهید و شما باور خواهید کرد». آلتوسر این قضیه را دیالکتیک دفاعی پاسکال می‌نامد که ما را قادر می‌سازد نظم طرح فکری ایدئولوژی را وارونه کنیم. م

خدمات عمومی سابق به این نوع جدید افسون و زبان تجارت است. بسیاری از مردم ملاحظه می‌کنند کاری که آنها باید در محیط کاری انجام دهند کاملاً مضحک است و می‌پرسند که چرا باید این کار را انجام دهند. [این مسئله] با رئالیسم سرمایه‌داری مواجه می‌شود، همچنانکه پاسخ برمی‌گردد: «در واقع، شما می‌دانید که اکنون اینگونه است. البته ما واقعاً به این برنامه باوری نداریم، بلکه فقط مجبوریم با آن کنار بیاییم».

این همه چیزی است که ایدئولوژی واقعاً به آن نیاز دارد. شما مجبور نیستید از صمیم قلب به آن معتقد باشید: تمام آنچه که شما به آن نیاز دارید، طوری عمل کنید که گویی به آن معتقد هستید. در آموزش این امر بعنوان بخشی از روشی که هدف آن را مشاهده می‌کنیم، حیاتی بوده است. امروزه آموزش بایستی براساس نیازهای تجارت تعیین شود. البته، چنین گرایشی همواره وجود داشته است، اما تقریباً دیگر اعتراضی علیه آن وجود ندارد.

بدهی

ابعاد بسیاری برای رئالیسم سرمایه‌داری در آموزش وجود دارد، اما آشکارا یکی دیگر از مسائل کلیدی بدهی است. آنچه که جالب است، پس از صلح ساختگی، که من فکر می‌کنم شما می‌توانید آن را پس از سال ۲۰۰۸ که چیز حقیقتاً قابل توجهی در به اصطلاح نمایش عمومی خشم اتفاق نیافتاد اینگونه بنامید، اولین تجلی واقعی از نارضایتی جنبش دانشجویی در سال ۲۰۱۰ بود^{۱۰}.

تنها پیش از اینکه این [نارضایتی‌ها] شروع شود، من به یکی از دوستانم گفتم روی کاهش زیاد [بودجه‌ی] آموزش عالی، بیانی از خشم اتفاق خواهد افتاد و او به این امر پاسخ داد که این امر نمی‌تواند رخ دهد: این فقط «نوستالژی انقلابی» از طرف من بوده است. من این داستان برای ادعای بصیرت پیامبرگونه خاصی بیان نمی‌کنم، بلکه برای توضیح این واقعیت آورده‌ام که دیدگاه او واقع‌بینانه به نظر می‌رسید، چرا که هیچ نشانی از فوران چنین خشم و عصبانیتی وجود نداشت.

اما آن فوران در پایان سال ۲۰۱۰ روی داد. چرا چنین بود؟ واقعاً بر سر چه چیزی در مورد شهریه‌ها بحث شده بود؟ واضح است که لفاظی در مورد پرداخت بدهی خنده‌دار است، چرا که هر کسی می‌تواند در این

۱۰ - دولت ائتلافی بریتانیا (ائتلافی متشکل از حزب محافظه‌کار و حزب لیبرال دموکرات) در سال ۲۰۱۰ طرحی مبنی بر افزایش سه برابری شهریه‌های دانشگاه و کاهش بودجه دانشگاه به پارلمان عوام بریتانیا ارائه داد. در پی این طرح اعتراضات وسیعی دانشجویی در لندن و سایر شهرهای بریتانیا صورت گرفت. م

اقتصاد نکرمانتیک (نابخردانه)^{۱۱} در حیطه شهریه‌ی دانشگاه هر چیزی را تشخیص دهد. حتی به نظر می‌رسد که تحمیل این سیستم جدید برای حکومت هزینه بیشتری و در واقع افزایش کسری بودجه را نیز در پی داشته‌است. در واقع آنها با تلاش در این گردش بالای هزینه‌ها به دنبال چه چیزی هستند؟ برای من آشکارا این نسخه جدیدی از تولید نوع جدیدی از اضطراب است که جمعیت دانشجویان باید بعنوان بدهکاران برساخته شوند.

یک قطعه خوبی توسط مارک بولتون^{۱۲} در پروژه چپ جدید^{۱۳} وجود داشت که استدلال می‌کرد که بدهی اکنون یک مقوله کلیدی اجتماعی در سرمایه‌داری است: سرمایه به اعمال همان روشی که پیشتر وجود داشته نیازی ندارد، بلکه نیاز دارد که ما بدهکار باشیم که این یک منشأ اصلی سوژه‌بودگی ماست (۲). بدهی چیست؟ آن همچنین تسخیر زمان آینده ماست. بنابراین مقابله با دانشجویان دانشگاه در بریتانیا یک مثال دراماتیک از نوع چرخشی در اطراف مشاهدات ماست - یک نبرد بر سر استفاده از زمان.

هنگامی که من به دانشگاه رفتم، دانشگاه شبیه چه بود؟ اولاً، من یک ریال (پنی) هم برای شهریه‌ها پرداخت نکردم، ثانیاً من کمک هزینه خرجی زندگی هم دریافت کردم، که اگر شما صرفه‌جویی می‌کردید واقعاً [با این کمک هزینه] امکان زندگی وجود داشت. به عبارت دیگر، آن زمان تأمین مالی خارج از فعالیت دیوانه‌وار کار وجود داشت. من این را بدین دلیل می‌گویم چرا که اکنون کار به یک وسیله ساده پرداخت بدهی تغییر کرده‌است.

مقاله [ی مارک بولتون] در پروژه چپ جدید بر ضد یک کتاب مضحک راست‌گرای وابسته به حزب محافظه‌کار (توری)^{۱۴} تحت عنوان بریتانیایی بدون زنجیر^{۱۵}، بحث می‌کرد که ادعای [کتاب] این بود که بریتانیا در زنجیر بوده‌است و اکنون زنجیرها پاره شده‌اند (۳). بنابراین در نتیجه ما چگونه آزاد شده‌ایم؟ ما می‌توانیم سخت‌تر و طولانی‌تر، حتی سخت‌تر از چینی‌ها، کار کنیم، زیرا ما نیاز داریم که از [فرآیند] کار بسیار بهتر در جهت استثمار خودمان نسبت به حال حاضر بهره بگیریم. اما واقعیت کار این است که به اندازه کافی پرداخت نمی‌کند و این دلیل چرایی آن است که ما اکنون بدهکاریم.

۱۱- necromantic

۱۲- Mark Bolton

۱۳- New Left Project

۱۴- Tory: در ادبیات سیاسی بریتانیا به عضو و یا حامی حزب محافظه‌کار توری گفته می‌شود. م

۱۵- Britannia unchained

حکومت^{۱۶} تلاش کرده تا بدهی را اخلاقی کند. این مشابه ادعای مسخره‌ای است که مدام می‌گوید که [حزب] کارگر جدید با مصارف بیش از اندازه مسبب بحران شد بود، آنهم فقط شبیه فردی که کارت‌های اعتباری خود را به حداکثر رسانده است. (حکومت در یک نوع روش نرو-زبانی، عمل می‌کند با این اعتقاد که اغلب اگر شما چیزی را به اندازه کافی تکرار کنید، آن تبدیل به واقعیت می‌شود). البته هنگامی که مردم به کارت‌های اعتباری خود خیلی زیاد تکیه می‌کردند، این شکستی اخلاقی نبود: این امر اجتناب‌ناپذیر بود. مهمتر از این، کل اقتصاد اکنون به مردمی نیاز دارد که بدهکار باشند- آنها وظیفه خود را در قبال سرمایه انجام می‌دهند! این وظیفه در قبال سرمایه در گذشته نیز همچون دلیلی جدید در زمان حال برای استثمار بیشتر آنها، برای قطع خدمات عمومی آنها و استانداردهای زندگی استفاده می‌شد. [این مسئله] اگر اینقدر غم‌انگیز نبود، خنده‌دار می‌شد. اما این شخصی‌سازی مضحک بدهی، همچنان که یک شکست اخلاقی بود، گوشت و پوست رئالیسم سرمایه‌داری است.

کاهش مدت زمانی که می‌توانست برای اهداف دیگری غیر از نوع عصبانیت دیوانه‌کننده‌ی مربوط به جهان کار صرف کرد؛ به این مسئله متصل است. آن کتاب توری بخشی از این تلاش برای تحمیل چنین اضطرابی است چرا که به هر حال ما به اندازه کافی سخت کار نمی‌کنیم! آنچه ما در حکومت ائتلافی دیده‌ایم بسته شدن سیستماتیک فضا است، جایی که زمان می‌توانست به شکل متفاوتی استفاده شود. این تأثیر گسترده‌ای روی فرهنگ دارد، زیرا همراه آن فضاها بود که هر آلترناتیو فرهنگی می‌توانست تولید شود. بسیاری از تحولات کلیدی در فرهنگ عامه پس از دهه ۱۹۶۰ با فضای ارائه شده توسط دولت رفاه، مسکن اجتماعی و غیره تسهیل شده است. آنها به نوعی یک بودجه غیر مستقیم برای تولید فرهنگی بودند. با بسته شدن این فضاها، بیشتر فرهنگ سرمایه‌داری متأخر بریتانیا رو به زوال، تیره روز، تکراری و همگن شده است.

یکی دیگر از پارادوکس‌های رئالیسم سرمایه‌داری مقررات بیش از حد یادگیری در کلاس درس است که بنابر این مقررات هر انحرافی از برنامه رسمی کنار گذاشته شد. امروزه هنگامی که از پارامترهای محدود مشق و تمرین امتحانی خارج شوید، خود دانشجویان شکایت خواهند کرد. آنها خواهند پرسید «آیا این در امتحان خواهد بود؟» یک تمرکز غایت‌شناسی محدود همان چیزی است که همراه یک آموزش فوق ابزاری تلقین شده است.

۱۶ - منظور از حکومت در اینجا دولت دیوید کامرون در زمان نگارش مقاله می باشد که از سال ۲۰۱۰ و پس از استعفای گولدن براون در کابینه ائتلافی حزب محافظه‌کار با حزب لیبرال دموکرات نخست وزیر بریتانیا شد. م

البته یکی از کارهایی که مدیریت ارشد سعی در انجام آن با معرفی شهریه دارد، ایجاد شکافی بین دانشجویان و مدرسان است. همچنان که دانشجویان شهریه بیشتری پرداخت می‌کنند، انتظار می‌رود که از اساتید بیشتر مطالبه کنند. مدیریت نسبتاً بدبینانه سعی دارد دانشجویان را همچون «مشتری‌های آزاده» قانع کند که باید مطالبه بیشتری برای پولشان داشته‌باشند. اما مسئله این است که هیچ یک از پول‌های اضافی به [جیب] اساتید بر نمی‌گردد. من اطلاعیه‌ای از یک مدیر ارشد در یک موسسه آموزش عالی سراغ دارم که می‌گوید در پی افزایش شهریه‌ها «ما بهتر است که خودمان را برای دانشجویان با تقاضای بیشتری آماده کنیم». این بدین معناست که استادان باید کار بیشتری برای همان مقدار پول انجام دهند.

در آن با هم؟

چطوری تحمیل همه اینها ممکن است؟ در واقع، فقط بدلیل جو ایدئولوژیک کلی رئالیسم سرمایه‌داری. در حالی که من با پُل میسون [در مورد پایان رئالیسم سرمایه‌داری] موافق نیستم، اما رئالیسم سرمایه‌داری قطعاً شکلش را با قبل از سال ۲۰۰۸ تغییر داده‌است. درحالی‌که [رئالیسم سرمایه‌داری پیش از سال ۲۰۰۸] این ویژگی سرسختانه را داشت که اعلان کرد: «یا با ما سوار می‌شوید یا بازنده غمگینی هستید که اگر خوش شانس باشید با خوردن داروهای متاکس در یک ناوردان می‌میرید». پس از سال ۲۰۰۸، [رئالیسم سرمایه‌داری] بیشتر یک کیفیت مستاصل داشته‌است که دروغی پشت لفاظی ظاهراً فراگیر آن مبنی بر «همه ما در آن با هم هستیم»، قرار دارد. به عبارت دیگر، [می‌گوید که] اگر ما همه با هم جمع نشویم، سقوط خواهیم کرد، [که این لحن] نسبتاً متفاوت با پیامد قبلی است که هر کسی به ناودان نیاید در زیر نیروی عظیم منهدم‌کننده سرمایه خُرد خواهد شد.

بنابراین لحن رئالیسم سرمایه‌داری تغییر کرده‌است، اما اقدامات خشن خیلی سریع در غیاب یک آلترناتیو تحمیل شده‌است. در حقیقت حتی بدتر از قبل است، زیرا شکل قدیمی سیستم که به ما گفته می‌شد هیچ آلترناتیوی وجود ندارد اکنون غیر ممکن است. بازگشتی به سرمایه پیش از ۲۰۰۸ وجود ندارد. سرمایه ایده‌ی هیچ راه حلی برای بحران‌هایی که به سال ۲۰۰۸ منتهی شد، ندارد. هیچ تضمینی وجود ندارد که بحران کنونی بتواند خاتمه یابد، زیرا خود بدهی ابزار سرمایه برای پایین نگهداشتن دستمزد و افزایش تقاضا بود. اگر بدهی شما سنگین‌تر شود، پس چه چیزی جای آن را می‌گیرد؟ هیچ پاسخی وجود ندارد و آشکارا مدافعان سرمایه در این باره نگرانند.

تنها پاسخ آنها استراتژی ریاضت [اقتصادی] است، که تا حد زیادی بر مبنای یک فراموشی تاریخی است که چرا دولت رفاه ایجاد شده بود. آن نه فقط از روی مهربانی و گشاده‌رویی سرمایه‌دارها، بلکه بعنوان «بیمه انقلاب» ایجاد شده بود که نارضایتی‌های گسترده به انقلاب سرایت نکند. آنها این را فراموش کرده‌اند و در نتیجه فکر می‌کنند که می‌توانند ایمنی اجتماعی را بدون هیچ مشکلی کنار بگذارند. شورش سال گذشته [جنبش اشغال] به ما نگاهی اجمالی در مورد برخی از عواقب ممکن را می‌دهد.

پس ما چه می‌توانیم انجام دهیم؟ در واقع ضرورت اولیه شکست آنارشیست‌ها است، البته من این مورد را به حالتی نیمه شوخی می‌گویم. ضروری است که بپرسیم چرا ایده‌های نئوآنارشیستی در میان جوانان و بویژه کسانی که هنوز فارغ التحصیل نشده‌اند، اینقدر غالب است. پاسخ صریح این است که اگرچه تاکتیک‌های آنارشیستی در تلاش برای غلبه بر سرمایه بی‌اثرترین تاکتیک‌ها هستند، اما سرمایه همه تاکتیک‌هایی که مؤثر بوده‌اند، نابود کرده و این توده [آنارشیست] را برای انتشار درون جنبش رها کرده است. یک هم‌افزایی ناخوشایندی بین لفاظی «جامعه بزرگ» و بسیاری از ایده‌ها و مفاهیم نئوآنارشیستی وجود دارد. برای مثال یکی از این چیزها که مشخصاً در مورد برخی از ایده‌های غالب آنارشیسم در لحظه کنونی مخرب است، قطع ارتباطشان با جریان اصلی است.

برای مثال ایده‌ای وجود دارد که رسانه‌های جریان اصلی بصورت یکپارچه ذاتاً فاسد هستند. نکته این است که آنها کاملاً فاسد هستند، اما نه به صورت یکپارچه. این [رسانه‌های جریان اصلی همان] زمینه‌ای است که در حال حاضر به طور مؤثری توسط نئولیبرال‌ها کنترل می‌شود که [از قضا نئولیبرال‌ها] جنگ بر ضد رسانه جریان اصلی را بسیار جدی گرفتند و متعاقباً در این مبارزه پیروز شدند.

یکی از چیزهایی که من بر آن اصرار دارم افزایش آگاهی رسانه‌ای در میان برخی از جوانان است – بعنوان مثال کانال ۴ برنامه‌های یک ساعته برای مناظره بین سه فیلسوف داشت. اکنون برادر بزرگ^{۱۷} آن شکاف را

۱۷- Big Brother: برادر بزرگ یک مجموعه سرگرمی است. در هر دوره که حدود سه ماه به طول می‌انجامد شرکت کنندگان که معمولاً تعداد آنها کمتر از ۱۵ نفر است در خانه‌ی برادر بزرگ زندگی می‌کنند. ساکنین خانه به دنیای بیرون دسترسی نداشته و در تمام مدت توسط دوربین‌های مدار بسته تمام حرکت آنها ضبط و بیشتر اوقات به صورت زنده از طریق کانال‌های تلویزیونی پخش می‌شود. هر هفته برادر بزرگ تعدادی از شرکت کنندگان را فرا خوانده، تا از بین سایر اعضا چند نفر را برای کاندیدای حذف شدن معرفی کند. اخراج نهایی توسط رأی بینندگان برنامه از بین این کاندیدها صورت می‌گیرد. هدف شرکت کنندگان اخراج نشدن از برنامه تا انتهای آن است. آخرین بازمانده، به عنوان برنده‌ی این بازی، جایزه‌ای نقدی دریافت خواهد کرد. نام این برنامه برگرفته شده از رمان ۱۹۸۴ نوشته جورج اورول می‌باشد. م

پر می‌کند. شکافی که زمانی توسط سینمای هنری اروپایی^{۱۸} اشغال شده بود، اکنون با Location، Location، Location (مکان، مکان، مکان)^{۱۹} جایگزین شده است. اگر شما می‌خواهید به تغییرات در جامعه بریتانیا از لحاظ سیاسی و فرهنگی در ۳۰ سال گذشته نگاه کنید نمونه بهتری از کانال ۴ وجود ندارد.

چرا چنین است؟ زیرا کانال ۴ در نتیجه انواع نبردهای رسانه‌ای برای کنترل مواردی نظیر فیلم ظهورکرد و مردم آن را بسیار جدی گرفتند. در کنار مبارزات کارگری دهه ۸۰، مبارزات فرهنگی نیز وجود داشت. هر دوی آنها شکست خوردند، اما در همان زمان به هیچ معنا آشکار نبود که چنین خواهد شد. اگر شما به یاد آورید دهه ۸۰ زمانی بود که یک وحشت اخلاقی در مورد شوراها «چپ شلخته» و همچنین یک وحشت اخلاقی در مورد کانال ۴ با چپ گرایان از لحاظ سیاسی درست آن وجود داشت که ظاهراً پخش را بر عهده داشتند.

این بخشی از آن [پروژه‌ای] است که من در مورد آترناتیو مدرنیته مورد نظرم است، یعنی آترناتیوی برای مدرنیته «نئولیبرال» که در واقع در بسیاری جهات به قرن ۱۹ باز می‌گردد. اما این ایده که فرهنگ جریان اصلی ذاتاً همدست هم هستند و تنها کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم از آن کنار بکشیم، عمیقاً معیوب است.

همین در مورد سیاست‌های پارلمانی نیز صحیح است. شما نباید همه امید خود را به سیاست‌های پارلمانی گره بزنید، زیرا این امری غمگین‌کننده و مزخرف است، اما در عین حال، اگر آن بیهوده بود، شما باید پرسید چرا طبقه تجاری منابع بسیاری را برای تسخیر پارلمان در جهت منافع خود هزینه می‌کند.

باز هم ایده نئوآنارشیستی که دولت به پایان رسیده است، و اینکه ما نیازی به مشارکت در آن اصلاً نداریم، عمیقاً مخرب است. اینطور نیست که سیاست‌های پارلمانی به خودی خود به بیشتر اهدافش می‌رسد - اگر شما معتقدید که مثال آن [حزب] کارگر جدید بود، موضوع درسی است که اتفاق افتاده است. قدرت

۱۸- European Arts cinema: سینمای هنری اروپا شاخه‌ای از سینما است که در نیمه دوم قرن بیستم رواج داشت.

این سینما بر اساس رد اصول و تکنیک‌های سینمای کلاسیک هالیوود بود. م

۱۹- Location، Location، Location برنامه‌ای از کانال ۴ در مورد املاک و مستغلات است که توسط آلسوپ و

اسپنسر ارائه و توسط رسانه IWC تهیه شده است. برنامه چنین است که تهیه کنندگان آن هر هفته سعی می‌کنند خانه مناسبی را برای مجموعه‌ای از خریداران مختلف پیدا کنند. اولین بار در ماه مه ۲۰۰۰ پخش شد. م

بدون هژمونی به طور مؤثری همان چیز است که حزب کارگر جدید [دارای آن] بود. اما این بی‌معناست. شما نمی‌توانید امیدوار باشید که تنها از طریق ماشین انتخاباتی به هر چیزی دست می‌یابید. اما سخت است بفهمیم چگونه مبارزات بدون عضویت در گروهی می‌توانند موفق شوند. ما بایستی به این ایده بازگردیم که نبرد هژمونیک در جامعه بصورت همزمان در جبهه‌های مختلف به پیروزی می‌رسد.

زیرا جنبش‌های ضد سرمایه‌داری که از دهه ۹۰ ظهور کرده‌اند، در نهایت هیچ چیزی انجام نداده‌اند، آنها سبب شده‌اند که سرمایه هیچ نگرانی [بابت این مسئله] نداشته باشد چرا که دور زدن آنها بسیار ساده است. بخشی از دلایل آن این حقیقت است که آنها در خیابان‌ها و با نادیده گرفتن سیاست‌های محیط کار و امور روزمره اتفاق افتاده‌اند. و این برای مردم شاغل عادی دور از ذهن به نظر می‌رسد، زیرا حداقل در مورد اتحادیه‌ها با همه ایرادهایی که داشتند، یک ارتباط مستقیمی بین زندگی روزمره و سیاست وجود داشت. این ارتباط اکنون از دست رفته‌است و جنبش ضد سرمایه‌داری [جایگزین] آن را مهیا نساخته‌است.



هماهنگی

به نظر می‌رسد که پرسش اصلی اکنون هماهنگی است و مناظره‌هایی در مورد تمرکزگرایی در مقابل عدم تمرکزگرایی، [مکانیسم] از بالا به پایین در برابر [مکانیسم] افقی، مسائل واقعی را مبهم می‌کنند، که شامل این مورد است که مؤثرترین شکل هماهنگی در مقابل سرمایه کدام است. هماهنگی به تمرکز نیازی ندارد: برای اینکه چیزها هدف مشترکی داشته باشند، نیازی ندارند که متمرکز شوند. ما نیاز داریم که در برابر مخالفان کذایی که از درون ایده‌های نئوآنارشیستی روایت شده‌اند، مقاومت کنیم.

بدیهی است که همه جنبش‌های ضد سرمایه‌داری درست در زمان جنبش اشغال توانستند نارضایتی را بسیج و مدیریت کنند، اما قادر به هماهنگی بگونه‌ای که سبب مشکلات دراز مدت در سرمایه شود، نبودند. چه چیزی می‌تواند نارضایتی‌ها را هماهنگ سازد؟ و چه چیزی می‌تواند نارضایتی‌های محیطی را به یک وضعیت تخصم پایدار تبدیل کند؟ عدم پایداری این تخصم‌ها بخشی از مشکلات مرتبط به این جنبش‌ها است. مشکل دیگر این جنبش‌ها همانطور که رفیق جرمی گیلبرت^{۲۰} مطرح کرده‌است، فقدان حافظه نهادی آنهاست. اگر شما چیزی نظیر یک ساختار حزبی ندارید، شما نمی‌توانید حافظه نهادی داشته باشید و شما این اشتباه را بارها و بارها تکرار می‌کنید.

تحمل شکست بسیار زیادی در طرف ما [چپ‌ها] وجود دارد. اگر من مجبور باشم همیشه این عبارت ساموئل بکت را بشنوم «دوباره تلاش کن، دوباره شکست بخور، بهتر شکست بخور»^{۲۱}، دیوانه خواهم شد. چرا ما حتی اینگونه فکر می‌کنیم؟ هیچ افتخاری در شکست نیست، گرچه شرم‌آور هم نیست مادام که شما سعی کرده‌اید که موفق شوید. بجای آن شعار احمقانه، هدف ما باید این باشد که از اشتباهاتمان بیاموزیم تا دفعه بعدی موفق شویم. فرصت‌ها ممکن است بگونه‌ای که ما همچنان بازنده باشیم، انباشته شوند، اما نکته افزایش هوش جمعی ماست. اگر نه ساختار حزبی نوع قدیمی، حداقل نوعی سیستم هماهنگی و همان سیستم حافظه چیزی است که مورد نیاز است. سرمایه این ویژگی را دارد و ما نیز به آن احتیاج داریم تا قادر باشیم که با آن بجنگیم.

فیشر، مارک. «شکست بهتر خیر، بلکه مبارزه برای پیروزی (۱)»، ترجمه‌ی هیمن رحیمی،
دموکراسی رادیکال، ۱۴۰۰/۰۹/۰۳، دریافت از: <https://radicald.net/yvts>



این مقاله ترجمه‌ای است از:

Not Failing Better, but Fighting to Win/ k-punk: The Collected and Unpublished Writings of Mark Fisher (2004-2016) /2018/ Editor: [Darren Ambrose](#)/ Publisher: Watkins Media

(1) *Weekly Worker*, (1 November 2012), <http://weeklyworker.co.uk/worker/936/mark-fisher-not-failing-better-but-fighting-to-win/>

(2) Mark Bolton, “Work isn’t working”, *New Left Project*, (31 August 2012), www.newleftproject.org/index.php/site/article_comments/work_isnt_working

(3) Kwasi Kwarteng, Priti Patel, Dominic Raab, Chris Skidmore and Elizabeth Truss, *Britannia Unchained: Global Lessons for Growth and Prosperity*, (Palgrave Macmillan, 2012)

۲۱- اصل عبارت ساموئل بکت به این صورت است که «همیشه تلاش کردی، همیشه شکست خوردی، مهم نیست، دوباره تلاش کن، دوباره شکست بخور، بهتر شکست بخور» که در داستان بدترین هو «Worstward Ho!» در سال ۱۹۸۳ نوشته شده است. به نظر می‌رسد در صورتیکه کل عبارت با هم آورده شود آنچنان ناامید کننده نیست که فیشر می‌گوید، اما بحث فیشر در مورد این عبارت احتمالاً بدین دلیل است که قسمت دوم عبارت امروزه خیلی بصورت کلیدواژه درآمده و به تنهایی بکار می‌رود و ناامید کننده به نظر می‌رسد و در تبلیغات تجاری بسیار استفاده می‌شود. م